

چکیده

نویسنده این مقاله طی مقدمه‌ای به تبیین مسئله رهبری و نحوه نفوذ رهبر در مسائل سیاسی، اجتماعی تفویض و تنفیذ مسئولیتها از جانب رهبر به افراد ذی صلاح و در نهایت اثبات ارتباط مستقیم و تنگاتنگ مسئله حکومت و رهبری با استناد به آیات و روایات پرداخته است.

وی در ادامه به مسئله ضرورت رهبری بعنوان یک اصل برای حفظ نظم و حیات اجتماعی جامعه می‌پردازد و رهبری را عاملی برای رفع نیازهای اجتماع و ثبات جامعه برمی‌شمرد. سپس شرایط رهبری را با توجه به احراز صلاحیتهای عمومی همانند تقوی، امانتداری و... و همچنین احراز صلاحیتهای خاص - که لازمه رهبری توانمند و مقتدر می‌باشد - تبیین کرده است.

سید حسین موسوی خراسانی

مقدمه

قبل از ورود به مباحث اصلی مورد نظر در مسائل رهبری، توجه به یک نکته را لازم و ضروری می‌بینم و آن این است که در نهج البلاغه شریف، مسئله رهبری از مسئله حکومت جدا نیست و آن که مقام رهبری جامعه را به عهده دارد بالاترین مقام اجرایی حکومت است و قاعدتاً افزون بر اینکه در مسائل مختلف حکومتی و سیاستهای داخلی و خارجی جامعه اسلامی نظر می‌دهد، دستور اجرای آن مسائل و سیاستها را نیز صادر می‌نماید. مصداق کامل این موضوع پس از پیامبر اکرم (ص) امیرالمؤمنین علی (ع) است که به عنوان رهبر و پیشوای

مسلمین، هم در مسائل گوناگون مملکتی و اداره امور جامعه خیلی صریح و قاطع نظر می‌داد، و هم در جهت اجرای آن نظریه‌ها بزرگترین نقش را ایفا می‌کرد.

ضمناً باید توجه داشت که هر چند در نهج البلاغه و طبعاً در اسلام مسئولیت رهبری در دو بعد نظری و عملی یا در دو جهت اجرا، طرح و تبیین شده، ولی چنان نیست که این دو مسئولیت در عمل قابل تفکیک نباشند. با بیان دیگر یک رهبر با استناد به دلایل قطعی اسلامی این اجازه را از طرف خداوند دارد که در شرایط مقتضی مسئولیت اجرایی خود را به فرد واجد شرایطی واگذار نماید مشروط بر اینکه مسئولیت نظارت مستقیم را خود عهده‌دار شود. یک تن از فضلا و محققین معاصر در این موضوع چنین می‌نویسد:

کلمه حکومت در واژه عرب دو معنا دارد:

۱- «قانون‌گذاری». حکومت به این معنا منحصر به خداوند است.

۲- «فرمانروایی و اجرای قانون». حکومت به این معنا برای انسان ثابت است به شرطی که دارای شرایط رهبری از نظر اسلام باشد.^(۱)

این نکته را هم باید در نظر داشته باشیم فردی که از نظر اسلام دارای شرایط رهبری است هم می‌تواند شخصاً به اداره امور کشور قیام کند، و هم می‌تواند یک نفر یا چند نفر را برای این موضوع تعیین نماید و خود فقط نظارت و جنبه ارشاد بر کارهای آنها داشته باشد.^(۲)

مستند مدعای ما نصب طالوت به حاکمیت

بنی اسرائیل و سپردن فرماندهی ارتش به او توسط پیامبر زمان است که شرح آن را قرآن مجید خیلی گویا و روشن بیان فرموده است:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّهِمْ هَلْ لَنَا مَلِكًا نُنَاقِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.»^(۳)

آیا به ماجرای بنی اسرائیل نیندیشیده‌ای که به پیامبر خود گفتند: ما از تو می‌خواهیم حاکمی را بر ما بگماری تا در سایه وجود او با دشمنان در راه خدا پیکار نماییم.

مفاد آیه به وضوح دلالت دارد بر آنچه ما در صدد اثبات آن هستیم و آن امکان تفویض مسئولیت اجرایی رهبری به فردی است که واجد صلاحیت باشد، زیرا مسئولیت پیامبر به عنوان یک رهبر در دو بعد نظری و اجرایی از نظر بنی اسرائیل امری محتوم و قطعی بوده که از او تعیین مقام اجرایی را درخواست می‌نمایند. و این درخواست هم براساس پاره‌ای از روایات به دلیل سنت رایج در بنی اسرائیل بوده که همواره پیامبران‌شان جز موسی (ع) مسئولیت اجرایی خود را به افراد واجد شرایط واگذار می‌نمودند.^(۴)

«كَانَ الْمَلِكُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ هُوَ الَّذِي يَسِيرُ بِالْجُنُودِ وَالنَّبِيُّ (ع) تَقِيمُ لَهُ أَمْرَهُ وَيَنْبِئُهُ بِالْخَبَرِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ»^(۵)

در آن زمان سنت بر این بود که سلطان و حاکم وقت، فرماندهی ارتش را عهده‌دار می‌شد و پیامبر او را به این مسئولیت منصوب می‌کرد و وظایفش را با الهام از خداوند تبیین می‌نمود.

بر این اساس در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تنفیذ حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب او توسط مردم، یک تکلیف برای رهبر تلقی شده است^(۶)، با آنکه به نظر ما این تنفیذ برای مقام رهبری یک حق محسوب می‌شود نه یک تکلیف. ضمناً در آیه مورد بحث و آیات بعد از آن که بیانگر داستان طالوت و جالوت و پیامبر زمان می‌باشند، شرایط عمده حاکم که عهده‌دار مسئولیت اجرایی مقام رهبری می‌گردد نیز تبیین شده است و آن اینکه وی باید آگاهترین و کارآمدترین انسانهای زمان و با جامعه خود باشد. از این رو وقتی که پیامبر زمان، طالوت را بعنوان حاکم و فرمانده لشکر معرفی می‌کند و مورد اعتراض بنی‌اسرائیل واقع می‌شود، در پاسخ آنان چنین می‌گوید:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بِسُطَّةٍ فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ»^(۷).

اولاً خدا او را برای این کار انتخاب کرده و یک گزینش شخصی و بی‌دلیل و منطقی نیست ثانیاً انتخاب او به دلیل فزونی آگاهیها و تواناییهای او بر دیگران برای احراز این مسئولیت خطیر مناسب بوده است. یعنی اینکه شرایط لازم در او موجود بود و مسئولیت اجرایی رهبری به او تفویض شد.

حال که نکته مورد نظر در موضوع رهبری مبنی بر اینکه مسئله رهبری از مسئله حکومت جدا نیست با استناد به قرآن کریم تشریح شد، به تبیین مسائل رهبری از دیدگاه نهج البلاغه پرداخته و بحث خود را در دو عنوان زیر مطرح

می‌کنیم:

الف - ضرورت وجود رهبری

بدون تردید یکی از ضروری‌ترین نیازهای یک ملت نیاز به رهبری است، خواه از ملل پیشرفته باشد، یا از ملل عقب‌مانده و توسعه نیافته؛ و نیاز جامعه به رهبری اگر از نیاز فرد به خور و خواب بیشتر نباشد، بی‌شک به همان میزان از اهمیت و ضرورت برخوردار است. یک انسان اگر به میزان کافی از مواد غذایی استفاده نکند و یا اگر به مقدار ضرورت نخوابد و یا خواب نبیند، حیات او به طور جدی به خطر خواهد افتاد، یک ملت نیز اگر از مسئله رهبری بهره‌مند نباشد دیر یا زود حیات اجتماعی آن ملت با مخاطره مواجه، و هرج و مرج و بی‌نظمی و تجاوز به حقوق فرد و اجتماع بر آن ملت حاکم خواهد شد، زیرا طبیعت انسان اولاً بر زیست دسته جمعی و گروهی، ثانیاً بر حریت طلبی و آزادیخواهی، و ثالثاً بر جلب منافع نامحدود مادی و اقتصادی استوار است؛ و نیز به طور طبیعی هرگز مایل نیست در نیل به اهداف و مطامعش با کمترین مانع و رادعی برخورد کند و یا در صورت بروز مانع می‌کوشد تا به هر وسیله ممکن آن مانع را از سر راه خود بردارد. و طبعاً فرد یا افراد دیگری نیز با همین ویژگیهای فطری و طبیعی می‌خواهند به زندگی خود ادامه دهند. اینجاست که اجتماع به میدان زد و خورد و صحنه جدال و کشمکش بدل می‌گردد و تداوم حیات اجتماعی ضرورتاً غیرممکن و یا با

مخاطرات بیشمار اجتماعی مواجه خواهد شد.

از طرف دیگر، بشر به یک سلسله رگ و پی و گوشت و استخوان و نیازهای جسمی و مادی محدود نمی‌گردد. یک سلسله نیازهای روحی و روانی و فکری نیز دارد که کوشش در جهت تأمین آن نیازها از اولویت و ضرورت فوق‌العاده برخوردار است و طبعاً کمترین بی‌اعتنایی به این نوع احتیاجات، بشریت را با مشکلات زیادی روبرو خواهد ساخت که رهایی از آنها به سهولت میسر نیست، ولی وجود رهبری در اجتماع، مشکلات فردی و اجتماعی انسان را به میزان قابل قبولی تنزل داده و نیازهای مادی و معنوی و یا جسمی و روحی او را به مقدار زیادی تأمین خواهد کرد.

علی (ع) در قسمتی از یک خطابه خود به مشکلات و مسائل فوق‌الذکر توجه فرموده و خیلی صریح و قاطع از ضرورت وجود رهبری بحث می‌کند.

علی (ع) ضرورت وجود رهبری در اجتماع را زمانی مطرح می‌کند که یک اندیشه بسیار خام و نامعقول از سوی گروهی موسوم به «خوارج» در جامعه مطرح بود. خوارج می‌گفتند «لا حکم الا لله» و منظورشان از این جمله، نفی رهبری انسان در اجتماع و تخصیص رهبری اجتماع به شخص خداوند بود، در حالی که مفهوم روشن جمله که در قرآن هم آمده^(۸) نفی حاکمیت غیر خدا بر انسان و جهان است، نه نفی رهبری مردم توسط انسان. علی (ع) می‌فرماید:

جمله «لا حکم الا لله کَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا

باطل».

سخن حقیقی است که از آن باطل اراده شده است.

این بیان امیرالمؤمنین (ع) علی‌رغم جهلی که به خوارج نسبت داده می‌شود، اشاره به آگاهی و قصد و تعمد آنها نسبت به ادعایشان دارد، چه اینکه خوارج در واقع با این بیان خود می‌خواستند رهبری امیرالمؤمنین علی (ع) را نفی کنند، نه مطلق رهبری انسانها را، و نه آنکه بخواهند رهبری را فقط به خدا تخصیص دهند. و شاید اگر حضرت علی (ع) مقام رهبری را بر او می‌کرد و آنها قدرت می‌یافتند خودشان رهبری جامعه را در اختیار می‌گرفتند. پس چنین نبود که خوارج بر اساس جهل، شعار «لا حکم الا لله» را سر می‌دادند، و اگر چنین تصویری درباره افراد معمولی خوارج قابل قبول باشد که هست، بی‌شک این تصور در مورد سران خوارج پذیرفته نیست.

در این زمینه مقام معظم رهبری چنین فرمودند:

«ما باور نمی‌کنیم که «اشعث بن قیس» که رئیس خوارج است دچار اشتباه بوده است، و نیز باور نمی‌کنیم که دستهای سیاستمدار رقیبان موذی علی (ع) در ایجاد این گرایش علی‌الظاهر الهی و توحیدی نقش نداشته‌اند.»^(۹)

علی (ع) در پاسخ به شعار فوق‌الذکر فرمودند:

«نَعْمَ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ».

بلی این ادعای آنها که حکومت مخصوص

خداست یک اصل مسلم اسلامی است.

«وَلَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ».

ولی هدف آنها انحصار بخشیدن رهبری جامعه به خدا و نفی آن از انسانهاست که قابل قبول نیست. سپس علی (ع) به رد این اندیشه پرداخته می‌فرماید:

«وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ».^(۱۰)

جامعه را چاره‌ای جز داشتن رهبر نیست چه خوب چه بد.

استاد شهید آیت‌... مطهری در مورد اندیشه خوارج در مورد حکومت چنین می‌نویسد:

«خوارج در مورد خلافت معتقد بودند، لزومی ندارد یک نفر خلیفه باشد، قرآن هست، مردم به قرآن عمل می‌کنند. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: بعد که دیدند نمی‌توانند بدون زعیم و رئیس باشند از این عقیده عدول کردند و با عبدالله بن وهب راسبی که از خودشان بود بیعت کردند»^(۱۱)

ب - شرایط رهبری

در اسلام تصدی مسئولیتها براساس صلاحیتهاست و هر مسئولیتی دو نوع صلاحیت را می‌طلبد. یک نوع، صلاحیتهایی است که فارغ از نوع مسئولیت، انسان باید حایز آن باشد که از آن به صلاحیتهای عمومی تعبیر می‌شود، مثل امانتداری و تقوا. نوع دوم، صلاحیتهایی است که برحسب نوع مسئولیت باید در شخص مسئول یافت شود و از آن به صلاحیتهای خاص

تعبیر می‌کنیم.

حضرت یوسف (ع) وقتی مسئولیت وزارت خزانه‌داری و اقتصاد را از عزیز مصر درخواست می‌کند به هر دو نوع صلاحیت خود اشاره می‌کند و می‌گوید «اجعلنی علی خزائن الأرض إني حفیظ علیهم».^(۱۲)

حفظ خزانه که عبارت است از امانتداری، از نوع صلاحیتهای عمومی است که هر فرد پذیرنده مسئولیت باید واجد آن باشد، ولی واژه «علیم» اشاره به صلاحیت خاص خزانه‌داری دارد که عبارت است از: داشتن آگاهیها و اطلاعات لازم در جهت اداره خزانه مملکتی. و دیدیم که حضرت یوسف (ع) با داشتن این دو نوع صلاحیت و با پیش‌بینی‌های لازم نه تنها مردم مصر را از ورشکستگی اقتصادی و گرسنگی عمومی نجات داد که با ذخیره‌سازی ارزاق عمومی در سالهای وسعت و فراوانی توانست مردم کشورها و آبادیهای مجاور را نیز تغذیه کند. چنانچه مردم کنعان از جمله خانواده حضرت یعقوب (ع) نیز به منظور تأمین ارزاق روزمره خود به مصر و حضرت یوسف مراجعه می‌کردند. بنابراین، هر فرد انسانی که پذیرای مسئولیتی می‌شود لازم است به این دو نوع صلاحیت خود عمیقاً توجه کند و گرنه در پیشگاه خدا و اجتماع مسئول خواهد بود.

از طرفی معلوم است که هر مسئولیتی به نسبت سنگین یا سبک بودن آن صلاحیت خاص و مناسبی را می‌طلبد. و بدیهی است هر چه مسئولیت، سنگین‌تر، حساستر و مؤثرتر باشد

طبعاً به همان میزان، صلاحیتها سنگین تر و سنگین ترین مسئولیتها در اسلام مسئولیت رهبری است که به طور طبیعی صلاحیتهای برتر و والاتر را اقتضا می‌کند. و ما از این صلاحیتهای به شرایط رهبری تعبیر می‌کنیم. و چون موضوع سخن بررسی شرایط رهبری از دیدگاه نهج البلاغه است، از این رو به این کتاب عظیم مراجعه نموده و فزازهایی از گفتار مولی علی (ع) را مورد توجه قرار می‌دهیم، ضمناً یادآور می‌شویم که:

«در (کتاب) نهج البلاغه تفصیل دقیق این شرایط بیان نشده است، یا لافل در آنچه از کلام علی (ع) در دست ما هست بخش مستقلی در بیان این موضوع وجود ندارد، بلکه علی (ع) در ضمن گفته‌های خود به بعضی از شرایط اشاره فرموده، و از بقیه آن چشم پوشیده است.»^(۱۳)

علی (ع) در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه در زمینه شرایط رهبری چنین می‌گوید:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ.»^(۱۴)

انسانها بدانند که شایسته‌ترین مردم در احراز مسئولیت مقام رهبری، نیرومندترین و آگاهترین آنها به این موضوع است.

تردیدی نیست که منظور از قوت و نیرو که در این کلام به عنوان یکی از شرایط مهم رهبری آمده، قوت و نیروی جسمی نیست هر چند که قدرت و توان جسمی یک رهبر نیز بذاته مطلوب است. پس ناگزیر باید این ویژگی را در ماورای جسم و در رابطه با مسائل فکری، روحی

و روانی جستجو نمود.

علامه خوئی از شارحان بزرگ نهج البلاغه جمله «اقواهم علیه» را چنین تفسیر نموده است: «اکملهم قدرة و قوة على السياسة المدنية و على كيفية تدبير الحرب»^(۱۵)

شایسته‌ترین فرد برای رهبری کسی است که قدرت و قوتش در بکارگیری و پیاده نمودن سیاستهای مدنی و اداره امور جامعه و تنظیم امور دفاعی و نظامی از همه بیشتر باشد. ابن ابی‌الحدید معتزلی نیز که یکی دیگر از شارحان معروف نهج البلاغه است مشابه این تفسیر را دارد.^(۱۶)

پس یکی از شرایط عمده رهبری پس از احراز صلاحیتهای عمومی بهره‌مندی از بیشترین توان کاری در اداره کشور و حسن تدبیر و مقابله با دشمنان موجود و بالقوه است.

ما ضمن قبول امکان تخصیص واژه قوت و قدرت به تدبیر و سیاست و تنظیم امور دفاعی معتقدیم که این واژه باید به همان اطلاق و عموم خود که در جمله آمده باقی بماند و به موضوع خاصی اختصاص پیدا نکند. چه اینکه تنها مسئولیت تدبیر و سیاست و تنظیم امور دفاعی نیست که یک رهبر باید در آن از همه نیرومندتر باشد، بلکه مسائل بسیار دیگری نیز وجود دارد که یک رهبر در آن مسائل باید قویترین انسانها باشد از قبیل اخلاق و فضیلت، صراحت و قاطعیت، شجاعت و شهامت روحی، صیانت نفس و خویشتنداری که بزرگترین لغزش و پرتگاه یک رهبر است و این شرط در حدیث معروف باب تقلید و رهبری فقیه جامع‌الشرایط

تعبیر به «صائناً لنفسه» شده است^(۱۷)، زیرا اگر کسی دارای قدرت صیانت نفس و کنترل هوا نباشد، قطعی است که در جهت نیل به مقام رهبری و با تداوم آن دست به یک سلسله تلاشها و فعالیتهای نامناسب خواهد زد، ولی رهبری که دارای توانایی صیانت نفس است و بیشترین تواناییها را نیز در این موضوع دارد هرگز دست به کارهای غیرمنطقی و نامعقول و اقدامات ناهنجار نخواهد زد؛ و مصداق اتم و اکمل این شرط رهبری خود امیرالمؤمنین (ع) است. وی برای آنکه به دغلبازی و فریب متشبث نشود رسماً از پذیرفتن رهبری اسلام ابا کرد با آنکه اگر در جلسه شورایی که به دستور خلیفه دوم پس از مرگش تشکیل شد علی (ع) با پیشنهاد عبدالرحمان مبنی بر دنبال کردن سنتهای خلیفه اول و دوم موافقت می نمود راه برای نیل به مقام رهبری برای او هموار بود، ولی علی (ع) چنین نکرد.^(۱۸) و این یعنی قویترین و نیرومندترین انسانها در جهت تصدی مقام رهبری که شایسته ترین آنها نیز می باشد.

اینک می پردازیم به توضیح جمله دوم که بیانگر شرط دوم از شرایط رهبری است و آن اینکه کسی می تواند رهبری جامعه را احراز کند که آگاهترین مردم به مسائل و احکام الهی در موضوع رهبری باشد.

شکی نیست که مطلق علم و آگاهی در اینجا مورد نظر و توجه نیست، آگاهی و علمی مورد عنایت است که در راستای حسن اجرای

مسئولیت رهبری دخیل و مؤثر باشد. مثلاً آگاهی رهبر از علوم ریاضی و تجربی لازم و ضروری نیست هر چند حسن دارد و مطلوب است، ولی آشنایی رهبر به علومی که او را در جهت انجام رسالت رهبری کمک و تقویت می کند، و یا اجرای مسئولیت رهبری بدون آشنایی به آن علوم هرگز امکان ندارد، بدیهی است که رهبر نمی تواند فاقد آن علوم باشد مثل علوم صرف و نحو، معانی و بیان، منطق و فلسفه، حدیث و درایه، رجال و تاریخ، اخلاق تفسیر، فقه و اصول و علوم دیگر از این سری و از این نوع.

در اینجا یک سؤال قابل طرح است و آن اینکه آیا آشنایی رهبر به علوم سیاسی رایج در هر زمان نیز الزامی است یا لزوم و حتمیتی ندارد؟ در پاسخ این سؤال می توان گفت که آگاهی رهبر به علوم سیاسی کلاسیک و رشته های فرعی آن هیچ لزوم و حتمیتی ندارد و پاسخ صریح ما در این زمینه منفی است، ولی آگاهی رهبر از سیاستهای رایج بین المللی و بلوک بندیهای شرق و غرب و جبهه بندی های منطقه ای و روند حرکت سیاسی دنیا، از شرایط مسلم و غیر قابل انکار رهبری در اسلام است و حدیث:

«و أما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلى رواة حدیثنا فانهم حجتي علیکم و أنا حجة الله علیهم»^(۱۹)

نیز مؤید این مدعاست.

یادآوری می شود آنچه در این مسئله قابل

اهمیت می‌باشد این است که رهبر نباید در سیاست‌های بین‌المللی هضم شود و تحت تأثیر آن سیاستها از اقدام به وظایف چشم‌پوشی کند. همچنین رهبر نباید مرعوب تسوطه‌ها و دسیسه‌های شرق و غرب شود و شرایط تحمیلی سازمانها و مجامع بین‌المللی را بپذیرد، بلکه برعکس، رهبر باید از فرصتهای مناسب بین‌المللی و شرایط حاکم بر دنیا بهره‌لازم را ببرد و سبب پیشرفت اسلام و ترقی و تعالی مسلمانان شود، چنانچه حضرت امام رضوانا... تعالی علیه در نامه خود به گورباچف صدر هیئت رئیسه اتحاد جماهیر شوروی چنین کردند و موفق هم شدند.

حضرت امام با درک شرایط و موقعیت بین‌المللی و ویژگیهای رهبر جدید شوروی و اقتصاد ورشکسته کشورهای بلوک شرق و خفقان حاکم بر ملت‌های اسیر نظام‌های سوسیالیستی و کمونیستی اقدام به ارسال نامه تاریخی خود کرده و در آن نامه شکست مکاتب الحادی و اقتصاد مبتنی بر آن مکاتب را به دنیا اعلام فرمودند و به گورباچف هشدار دادند که دیر یا زود طوفانهای برخاسته از حاکمیت استبداد در کشورهای بلوک شرق به حرکت درآمده و تار و پود آن نظامها را از هم خواهند گسست. (۲۰) و دیدیم که در مدت کمتر از یک سال از ارسال نامه حضرت امام، در کشورهای بلوک شرق: لهستان، بلغارستان، چکسلواکی، رومانی و حتی در داخل جمهوریهای شوروی

حرکتها و انقلابهایی پدید آمد.

از مطالبی که ارائه گشت نتیجه می‌گیریم که یک رهبر علاوه بر علوم متداول اسلامی، به داشتن یک سلسله اطلاعات تاریخی، سیاسی، اجتماعی، بین‌المللی، مسائل مهم روز و جهان معاصر نیز نیاز دارد و جمله «و أعلمهم بأمر الله فیه» بیانگر این مدعاست.

در پایان متذکر می‌شوم که در بعضی از نسخ نهج البلاغه به جای جمله «و أعلمهم» جمله «و أعلمهم» به تقدم میم بر لام آمده است. (۲۱) بنابراین، معنی این می‌شود که شایسته‌ترین فرد برای احراز مسئولیت رهبری کسی است که اولاً نیرومندترین انسانها در جهت رهبری، ثانیاً عمل کننده‌ترین آنها به دستورات الهی در این مسئله باشد، چه قبل از نیل به رهبری و چه بعد از آن، زیرا اتصاف به این صفت در قبل از رهبری به عنوان یکی از شرایط احراز صلاحیت، و در بعد از نیل به رهبری به عنوان شرط تداوم صلاحیت برای رهبری شناخته شده است و اتفاقاً در تاریخ نمونه‌های فراوانی داریم که انسانهایی قبل از رسیدن به مقام و موقعیت، افرادی وارسته، مهذب و شایسته جلوه می‌کردند و شاید در واقع هم چنان بودند، اما پس از تصدی مسئولیت، روش خود را عوض کرده عدم صلاحیت خویش را عملاً به دنیا نشان دادند.

تاریخ می‌نویسد: عبدالملک بن مروان قبل از اشغال منصب خلافت، به زهد و تقوا و وارستگی معروف بود، سراغ او را همیشه در

مسجد می گرفتند که مشغول نماز، دعا و تلاوت قرآن بود. او به کبوتر مسجد معروف گشته بود و حتی در مسجد نوید خلافت را به او دادند و در حالی که او به قرائت قرآن اشتغال داشت، وقتی که این مؤرده را شنید قرآن را روی هم گذاشت و گفت: «هذا آخر العهد بك».

این آخرین باری بود که با تو سر و کار داشتم. (۲۲)

پس جمله «و أعلمهم بأمر الله فيه» می خواهد این واقعیت را بیان کند که یکی از شرایط عمده رهبری عامل بودن رهبر به وظایف مقرر از سوی خداوند است و او در این جهت باید سرآمد دگران، بلکه سرآمد اقران و امثال خود باشد چه قبل از رهبری و چه بعد از آن. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين.

پانویست ها

- ۱- حسین نور، جمهوری اسلامی، ص ۷۷، مرکز نشر کتاب مصطفوی، قم.
- ۲- همان، ص ۹۳.
- ۳- قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۴۶.
- ۴- ملا محسن فیض کاشانی، الصافي في تفسير القرآن، ج ۱، ص ۲۰۷، اسلامیه، ۱۳۸۴ ه. ق.
- ۵- طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ص ۳۵۱، منشورات شرکت المعارف الاسلامیه، ۱۳۷۹ ه. ق، ۱۳۳۹ ش.
- ۶- قانون اساسی، اصل یکصد و دهم.
- ۷- قرآن کریم، بقره، ۲۴۷.
- ۸- إن الحكم الأ لله، قرآن کریم، انعام، ۵۷، یوسف، ۴۰ و

۶۷.

- ۹- حکومت در نهج البلاغه، یادنامه دومین کنگره هزاره نهج البلاغه، ص ۳۳، وزارت ارشاد اسلامی، بنیاد نهج البلاغه، ۱۴۰۲-۱۳۶۱.
- ۱۰- نهج البلاغه فیض الاسلام، خ ۴۰.
- ۱۱- بیست گفتار، چاپ ششم، ص ۳۷، شهریورماه ۱۳۶۰، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم.
- ۱۲- قرآن کریم، یوسف، ۵۵.
- ۱۳- شمس الدین، شیخ محمد مهدی، دراسات فی نهج البلاغه، ص ۱۲۴، ترجمه محمود عابدی، جستجویی در نهج البلاغه، چاپ دوم، تهران، بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۶۱.
- ۱۴- نهج البلاغه، دکتر صبحی صالح، خ ۱۷۳.
- ۱۵- علامه میرزا حبیب الله الهاشمی الخوئی، منهاج البرائة فی شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، مؤسسه مطبوعاتی دارالعلم.
- ۱۶- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ذیل شرح خطبه، ج ۲، دارالفکر، بیروت، ۱۹۵۶ م.
- ۱۷- فأما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً لهواه، مطيعاً لأمر مولاه، فللعوام أن يقلده، شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۵، بیروت، چاپ ۲، دار احیاء التراث العربی.
- ۱۸- منهاج البرائة، ج ۳، صص ۸۲-۵۳، به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.
- ۱۹- حکیمی، محمدرضا، الحیاء، ج ۲، ص ۱۹۴، مکتب نشر الثقافه الاسلامیه، ۱۳۹۹ ه. ق.
- ۲۰- نامه حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه به رهبری شوروی.
- ۲۱- میرزا حبیب الله الهاشمی الخوئی، ذیل خطبه.
- ۲۲- جلال الدین السیوطی، تاریخ الخلفاء، چاپ سوم، قاهره، مطبعة المدني، صص ۲۲۵-۲۱۴، ۱۳۸۳ ه. ق.